

## ولایت در عرفان مولانا

گزارشی از نشست مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران ...



گزارشی از نشست مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

متن حاضر گزیده ای از سخنرانی این اساتید در این جلسه است.

(۱) ابتدا کارل ارنست- مولوی پژوه غربی- در باب ساختار و معنا در مقدمه دفتر چهارم مثنوی سخن گفت و با توجه به ویژگی های مقدمات چهار دفتر مثنوی نسبت و پیوند این مقدمات را با هم مشخص کرد و نشان داد که مولانا چگونه با بهره گیری از زبان عربی در قالب اصطلاحات و تمثیل ها، به سراغ زبان فارسی می رود و با آن نسبت برقرار می کند. وی سپس با اشاره به بهره گیری مولانا از تمثیل نور، خورشید و ماه و نیز اصطلاحات عرفانی همچون قبض و بسط و // بر گستره علم مولانا تاکید کرد.

(۲) سپس دکتر غلامرضا اعوانی- رئیس انجمن حکمت و فلسفه ایران- سخنرانی خود را با عنوان «#171& اولیای خدا در مثنوی مولوی» ادامه داد. او نخست به تعریف مفهوم ولایت در دین پرداخت و گفت: دوستی با خدا و تقرب به حضرت حق عین ولایت است و از این رو که یکی از اسماء الهی «#171& ولی» است، ولایت جایگاه بسیار بالایی دارد. اعوانی سپس ولایت اصیل را تنها از آن حضرت حق دانسته و بقیه تعاریف را بی معنا شمرده و در ادامه، با بحث درباره مثنوی مولوی این کتاب را «#171& منطق ولایت» خواند که براساس آن اولین شرط ولایت رسیدن به مقام فقر (درویشی) و تحقق آن است. به بیان وی، ولایت مانند حکمت تولد ثانی است، اینگونه که ما هم اکنون به عالم ملک زنده ایم و اگر دوباره به دیدار حق زنده شویم، این، مقام ولایت است که به آن رسیده ایم. ولی به گفته دکتر اعوانی کسی است که در همین دنیا به حق زنده شده است و ولایت، قدسیت، الهی و کشف معنای وجود و تحقق آنهاست.

او در ادامه سعادت واقعی را همنشینی با اولیا و بودن با حق دانست و به نقل از مثنوی مولوی گفت:

هر که خواهد همنشینی با خدا/ او نشیند همنشین اولیا

مورد بعدی که دکتر اعوانی مورد توجه قرار داد مسئله حسادت و حسد کردن بر اولیا بود که عملی شیطانی به حساب می آید. چون مؤمن به دور از حسد باید هر چیز را در پرتو ایمان و نور الهی ببیند. سپس ولایت را کیمیایی حقیقی خوانده و گفت: ولایت بیداری است و کسب این مقام تنها با رها شدن از خود و فانی فی الله شدن امکانپذیر است که این بیداری نیز با اقتدا به حضرت رسول (ص) حاصل می شود.

در پایان دکتر اعوانی نتیجه ولایت را بالفعل شدن تمام صفات کمالیه بالقوه انسان ذکر کرده و با آوردن تمثیلی از مولانا، خاطرنشان کرد که نبوت گل است و ولایت گلاب، بوی گل را از که جویند از گلاب.

(۳) «#171& مولانا، اکهارت و الهیات سلبی» عنوان سخنرانی دکتر قاسم کاکایی، سخنرانی بعدی این جلسه بود. وی در ابتدا با اشاره به اینکه الهیات سلبی مطرح شده در این بحث شاید دقیقاً هماهنگ با الهیات سلبی به معنای فلسفی آن نباشد، نیستی را اصل ولایت دانست و گفت: ولی آن کسی است که به مقام نیستی رسیده باشد و سخن از فنا و نیستی یکی از اصلی ترین آموزه ها در مثنوی معنوی است و چنان که می دانیم برخی از عرفا، نیستی را پررنگ تر کرده و بهای بیشتری به آن داده اند که مولوی و اکهارت از این دسته اند. کاکایی با تمرکز بر مثنوی مولوی، گفت که مولوی، مثنوی خود را با سخن گفتن از «#171& نی» که یکی از معانی آن نیستی است شروع کرده است، به طوری که از ذکر نام خدا و نعت پیامبر می گذرد و سخن را به دست نی می سپارد، چون نی، نیست است و صرفاً آنچه را که معشوق موجود در نیستان- دیار عدم و نیستی- در آن دمیده باشد می گوید. سپس در وصف حال مولانا تصریح کرد که مولانا مست عدم و نیستی است زیرا برای وصال معشوق باید هستی را خرج کرد و از آن دست کشید. در واقع دولت عشق در نیستی خیمه زده است و آیین هستی، نیستی نیست است.

به گفته ایشان، مولانا ما را به تفکر درباره نیستی دعوت می کند، بحثی که هر کس به آن وارد شود غرق و شیفته اش خواهد شد. حاصل آن که نیستی چنان منزلتی برای وی می یابد که تبدیل به دین و آئینی می شود (نیستی در هست آئین من است)/ دکتر کاکایی سپس بحث خود را متوجه اکهارت عارف مسیحی کرده و گفت: تمام آموزه های اکهارت نیز بر نیستی بنا شده است و چنان که خود اکهارت اظهار می کند برترین فضیلتی که پس از جست وجوهای بسیار به آن دست یافته، نیستی است که در این گفته، اتحاد فکری مولانا و اکهارت قابل مشاهده است.

نکته دیگر که دکتر کاکایی درخصوص اشتراک آموزه های این دو عارف بزرگ ذکر کرد، بکارگیری اصطلاح عدم برای خداوند است، بدین معنی که این دو، وصول به حق را عدم می داند زیرا به تعبیر فلاسفه، وجود و تشخص با یکدیگرند و ذاتی که هیچ تشخصی ندارد، پس تشخص اش به عدم است. در واقع اکهارت اظهار می کند که خداوند وجودی فوق وجود و عدمی فوق وجود است و خود تصریح می کند که در این تعریف نه تنها وجود را از خدا نفی نکردم، بلکه آن را تعالی بخشیدم. نکته مورد بحث دیگر، بحث خلق از عدم بود.

در این زمینه وی نیستی را اصل هستی خواند و گفت خزانه صنع الهی عدم است. چنانکه اکهارت عیناً می گوید: خدا فوق وجود است و در عدم کار می کند. یعنی قبل از بود وجود، خدا بوده و کار می کرده است. (بازگشت به اصل فنا -) / دکتر کاکایی این مسئله، یعنی آمیختگی هست و نیست را اوج عرفان دانسته و راه فنا و نیستی را به نقل از اکهارت، فقر دانست. چون فقیر آن کس است که هیچ نداند، هیچ نخواهد و هیچ نداشته باشد.

پایان بخش سخنان ایشان، ذکر مصرعی منطبق با مضمون اصلی بحث، از مولانا بود:

&#171#هست مطلق کارساز نیستی است»

پایان بخش این جلسه، سخنرانی دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، استاد فلسفه دانشگاه تهران و رئیس گروه فلسفه انجمن حکمت و فلسفه ایران بود.

موضوع بحث وی &#171#حکایت و شکایت» بود. که آن را با بیت آغازین مثنوی مولوی یعنی:

بشنو از نی چون حکایت می کند / و ز جدایی ها شکایت می کند

شروع کرد.

به قرائت های مختلف از این بیت اشاره کرده و در توضیح آن گفت: بدون تردید &#171#نی» نفس آدمی است و صدای غالباً حزن انگیز نی حکایت توأم با شکایت را روایت می کند که این شکایت از غم فراق است. در حقیقت زندگی انسان کمی شکوه انگیز است و تراژدی در ذات زندگی فرد است.

ایشان در ادامه به بیان معنای حکایت پرداخته و آن را از خبر و نقل متمایز دانست. حکایت سخنی است در قالبی که از جهان بی مثال و بی صورت می آید و تنها انسان است که می تواند خود را روایت کند.

چون شرط روایت و حکایت، فاصله گرفتن از خود است و جز آدمی هیچ موجود دیگری نمی تواند از خود فاصله بگیرد و دلیل این برتری و تمایز انسان، وجود عقل و قوه ادراک، به سبب رها و مجرد بودن این قوه خاص در بشر است، او سپس بر این نکته تاکید کرد که عالم ما، عالم تقابل هاست و از میان تقابل های چهارگانه منطقی که عبارتند از تضاد، تضایف، عدم و ملکه و اسلب و ایجاب، تقابل اسلب و ایجاب شدت بیشتری دارد و توحید ورای اسلب و ایجاب است.

دکتر دینانی در ادامه سخنانش باز از نی که همان نفس ناطقه است سخن راند و نی و نوازنده آن را یکی دانسته و گفت: نفس باید از تعینات، خواست ها و // خالی شده تا بدانجا که نی از فراق آن شکایت می کند برسد. او با استفاده از بیانات مولانا در مثنوی، دانستن را کمال و ایستایی و سکون را نقص دانست و حتی به تشنگی به عنوان کمال اشاره کرد زیرا تشنگی طلب است و تو مادام که در طلب چیزی باشی در حرکت به سوی آن خواهی بود و در این مورد خلاصه بیانات مولانا را در این عبارت بیان کرد که:

کوشش بیهودگی به از خفتگی

وی در پایان مثنوی را حکایت اندر حکایت و سلوک را همین جدایی و رها شدن از قیود و تعلقات و کار عقل خواند و در باب پیوند و آشتی عقل و عشق گفت: عشق فقط خواستن و طلب است و عشق فهیم در واقع همان عقل است. در مثنوی مولوی، عقل و عشق مستانه راه می افتند، هم شکایت می کنند و هم حکایت و چنانکه مولوی نیز اظهار کرده است: به حق مثنوی، اصول اصول دین است که شاید به جد بتوان گفت که در عالم کتابی به این عظمت نوشته نشده است و تحلیل مضمونی دو بیت اول مثنوی در واقع کلید فهم تمام مثنوی به شمار می آید.

روزنامه ایران < شماره ۴۱۰۵ / ۳ / ۸۷